

سخنرانی منتشر نشده از شادروان دکتر حسین عظیمی
در جمع نمایندگان مجلس و مدیران صنایع کشور

چالشهای توسعه صنعتی

در ایران*

این بحث در زمانی انجام می شود که دارای ویژگیهایی برای اقتصاد ماست، از یک طرف بحث رکود مطرح است، که به نظر نمی آید علائمی برای توقف آن در شرایطی که ما قرار داریم در تمام سال آینده وجود داشته باشد، مگر این که دولت، سیاستهایی را که امروز دنبال می کند، تغییر دهد و به نظر می رسد که اثرات این رکود در صنعت کشور بیش از پیش در سال آینده دیده خواهد شد و تصور بنده این است که هزینه های تولید، در مجتمعهای صنعتی بالا خواهد رفت و با وجود ظرفیت تولید، عملکرد تولید محدودتر خواهد شد.

* این سخنرانی در اسفند ماه ۷۷ در جمعی از نمایندگان مجلس و مدیران صنعتی کشور در تهران ایراد شده است.

در ابتدا از این که دوستان این فرصت را در اختیار بنده قرار دادند تا در جمع شما که دقایقی را به سیاست گذاری و بحث و گفتگو اختصاص داده اید باشم، تشکر می کنم.

آقای مهندس محبت فرمودند، البته بنده مدتها در محضر ایشان تلمذ کرده ام و حالا در دنیای مدرن به اعتبار تقسیم کار این گونه تقدیر شده است که ما در دانشگاه باشیم و شما دوستان در مجلس یا بخش صنعت باشید. به هر حال ما فقط تجارب کار خود را داریم و واقعاً تردیدی ندارم که در زمینه های متعدد، این بنده هستم که باید از همهی شما در زمینه ی صنعت و صنعتی شدن بیاموزم. به هر حال اجازه بفرمایید که وارد بحث اصلی بشوم.

بنابراین شرکتهای ما با شرایطی مواجه خواهند شد که از یک طرف محدودیت عملکرد و از یک طرف افزایش هزینه‌ی تولید و از طرف دیگر محدودیت نقدینگی و محدودیت بازار وجود دارد و به عبارتی، در سال آینده و در بخش صنعت، دنیای راحتی را نخواهیم داشت و در کنار این مسئله اشتغال جوانان ما در مجموعه این سیاستها تأثیرگذار خواهد بود، بحران تحصیل کرده‌های ما بر این مسئله اضافه می‌شود و روز به روز تشدید خواهد شد که در مجموعه سیاست‌گذارها صنعتی کشور اثر خواهد گذاشت. ما هم اکنون در اقتصادی زندگی می‌کنیم که متأسفانه شناخت درستی از آن نداریم. من نمی‌دانم که مسئول این شناختها چه کسی است؟ چون دستگاه‌ها مشخص هستند، بهتر است که اشاره‌ای نکنم، ولی به هر حال در اقتصادی زندگی می‌کنیم که به علت انواع انحرافات بازار اصلاً نمی‌توانیم آن را بشناسیم. برآوردهای تولید سرانه ایران از ۷۰۰ هزار دلار تا ۶ هزار دلار است همه‌ی این ارقامی که عرض می‌کنم در متون رسمی، است. درآمد سرانه‌ی ایران را، در گزارش توسعه‌ی انسانی حدود ۶ هزار دلار برآورد می‌کنند ولی وقتی به سراغ بعضی از متونی که در وزارتخانه‌ها مورد استفاده است، می‌رویم، می‌بینیم که حول و حوش ۷۰۰ دلار می‌باشد و معنی این مسئله این است که تولید ملی مابین ۴۰ میلیارد دلار تا ۳۶۰ میلیارد دلار متفاوت است، یعنی، در این حد اقتصادمان

را نمی‌شناسیم [و بعد به سیاستگذاری اشاره خواهیم کرد].

همچنین ما در اقتصادی زندگی می‌کنیم که متأسفانه نه تنها مانند یک بدن مریض عادت کرده است که صبح به صبح با یک مقدار سرم و ویتامین و... حرکت کند [و آن تزریق درآمدهای نفتی است] بلکه چون این مسئله طولانی شده، به صورت یک ظاهر سلامت درآمده است و این درحالی است که واقعاً این بیکر مریض است و ما میلیاردها دلار از منابع کشور را به این بدن تزریق می‌کنیم تا این اقتصاد بچرخد. ما در شرایطی هستیم که از لحاظ جهانی در جهانی آشفته زندگی می‌کنیم، جهانی که خیلی مرتب و منظم نیست و ما در این آشفستگی در یک نقطه‌ی استراتژیک هستیم و بنابراین به شدت از این آشفستگی تأثیر می‌پذیریم. نظر بنده از طرح این بحث تنها از دیدگاه عرضه و تقاضای نفت نیست [و در این مورد اشاره فرمودند که قیمتها پایین آمده] ولی بیش از این، تحولات وسیعی در دنیا در جریان است که ما در این مقطع بدون هیچ‌گونه دخالتی از همه تحولات اثر می‌پذیریم، مثلاً دنیای غرب کمربند امنیتی خود را با فروپاشی شوروی، از حوزه‌ی خلیج فارس به بالای ایران منتقل می‌کند و بحث آسیای مرکزی و مسائل متعددی که چندین سال است مطرح می‌شود که اینها قدرتهای مهم اقتصادی نیستند. در بالا بحث مهار استراتژیک روسیه مطرح است و بر آن اساس از طریق آسیای میانه

ابعاد وجود دارد، اقتصاد ایران و جامعه ایران از زوایای خارجی و داخلی، تحت فشار است. زوایای خارجی که شامل انواع موضوعات مانند: مسائل استراتژیک که نظم جهانی است و مسئله انقلاب است و زوایای داخلی آن عمدتاً متوجه به مدیریت است که امروز قرار است که خدمت شما در بخشی از آن را تحت عنوان «سیاست گذاری صنعتی» توضیح دهیم ولی بعد از مقدمه اجازه می‌خواهم، بحث سیاست گذاری صنعتی را که موضوع اصلی در ایران است، شروع کنیم.

ابتدا تحلیل مختصری از موضوع عرض می‌کنم، که وقتی می‌گوییم سیاست گذاری صنعتی، منظور واقعی ما چیست؟ در اینجا واژه‌ی «سیاست گذاری»، «صنعت» و «ایران» در عنوان موضوع وجود دارد. معنی حرف، سیاست گذاری تدوین روشهای مناسب برای تحقق اهداف خاص است، بنابراین قصد دارم که از فرایند تدوین روشهای مناسب برای تحقق اهداف مربوط به صنعت صحبت کنم.

در اینجا، هر چند در بحث سیاست گذاری به صورت ادبی فقط تدوین مطرح است، ولی بحث اجرا هم مورد نظر است و بنابراین از دیدگاه سیاست گذاری به دنبال بحث چگونگی تدوین و چگونگی اجرای روشهای مناسب برای تحقق هدف یا اهدافی که به حوزه‌ی صنعت ایران مربوط می‌شود یک بحث مربوط به سیاست گذاری است و آنچه مورد توجه قرار

سرمایه گذاریهای وسیعی در آذربایجان شوروی طراحی شده است. مثلاً ظرف سه چهار سال آینده بیش از ۳۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری می‌شود و روسیه هم برای منافع خودش به ایران نزدیک شده است تا سیاست گزانبوری غرب را مورد تهدید قرار بدهد، طبیعی است که ما هم به نحوی با مسائلی که داریم، جزیی از این ابزار می‌شویم و در دنیا مسائلی مطرح می‌شود مانند: انقلاب اسلامی ایران، مسائل آسیای جنوب شرقی مسائل و تحولات آتی جهانی و در نتیجه توسعه به مفهوم امروزی برای جهان مقدور نیست. این پدیده‌ای است که دنیاسالهاست به آن رسیده مبنی بر اینکه توسعه در شرایط فعلی نمی‌تواند در تمام جهان اتفاق بیفتد، مگر این که سطح زندگی اروپا و امریکا و ... به شدت کاهش پیدا کند و این کاهش هم کاهش نیست که آن جوامع به سادگی به آن تن دهند و هراز چندگاهی در گوشه و کنار جهان اتفاقاتی پیش می‌آید و مسیر بحرانی به وجود می‌آید و کشورهایی که در مسیر توسعه قرار گرفته‌اند بریده می‌شود.

به هیچ وجه، بحث بنده توطئه نیست ولی به هر حال تئوری استراتژی جهانی بحثی است، امروز بحرانهای کره‌ی جنوبی، تایلند، بحثهای اقتصادی است و بحثهای سیاسی و آن تحولات استراتژیک در کنار آن است و ایران هم از این پدیده‌ها دور نیست.

ما در شرایطی هستیم که همه این شرایط و

می‌دهیم عبارتند از: تدوین و اجرای روشهای مناسب برای تحقق اهدافی که مربوط به صنعت است.

دومین واژه‌ی بحث، صنعت است. در توضیح عنوان باید بگوییم، که صنعت در ایران، ترجمه industrial است، که این واژه در کلیت به معنی کوشش و فعالیت است. وقتی به صنعت به عنوان یک شاخه‌ی تولیدی در طبقه‌بندیهای بین‌المللی نگاه می‌کنیم، تمام فعالیتهایی را دربرمی‌گیرد که از یک طرف، کالا تولید می‌کند و از طرف دیگر، مستقیماً از زمین برداشت نمی‌کند. در حقیقت، فعالیتهایی که تولید کالا دارد در تعریف بین‌المللی کل صنعت است. ولی این صنعت هم مورد بحث ما نیست. آنچه در بحث ما وجود دارد، بخشی از صنعت است که «صنعت کارخانه‌ای» نامیده می‌شود. بنابراین، ما به جزیی از این مفهوم بزرگ می‌پردازیم. لذا، در

این بحث صنایع دستی مورد توجه نیست. هرچند که در ایران صنعت قالی بافی مهم است ولی ما آن را به عنوان صنعت مدرن نمی‌شناسیم. بنابراین ما از تدوین و اجرای روشهای مناسب برای بحث تولید کارخانه‌ای با ابعادی که به آن اشاره خواهیم کرد، می‌پردازیم و بحث می‌کنیم.

به این ترتیب این که وارد بحث انرژی مصنوع و تقسیم تفصیلی کار و استفاده‌ی وسیع از ابزار کار و کالاهای سرمایه‌ای، استفاده‌ی وسیع از دانش فنی، مصرف انبوه، کپی‌سازی و تمام مقولاتی که بحث سیاست‌گذاری صنعت

ایران را در برمی‌گیرد، می‌شویم و اگر بخواهیم سیاست‌گذاری صنعتی را تجزیه و تحلیل کنیم باید وارد بحث در رابطه چنین مقولاتی شویم که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

سومین واژه‌ای که در بحث ما است، ایران است که سرزمین و مرزهای سیاسی مشخص دارد، باید روشن کنیم که سیاست‌گذاری صنعتی می‌تواند توسط اشخاص حقوقی یا حقیقی یا بنیادها یا دولت [و طبیعتاً در بحث ما مسئله دولت و حکومت مطرح است انجام شود]. بنابراین در عرایضی که امروز داریم، بحث تدوین و اجرای روشهای مناسب برای صنعت [صنعت به مفهومی که عرض کردم توسط دولت و حکومت را بحث می‌کنیم و طبیعی است که این نمی‌تواند یک بحث جامعی باشد چون سیاست‌گذاریهای اشخاص از آن خارج می‌شود و از طرفی بحثی از صنعت خارج می‌شود.

قبل از اینکه وارد ارزیابی بحث سیاستهای صنعتی ایران شویم باید اشاره کنیم که لازم است، چارچوب نظری لازم برای اینکه بحث نظری را چگونه انجام دهیم مشخص کنیم. آن چارچوب، نظری است که هدف سیاستها را روشن می‌کند.

در اینجا واقعاً آنچه مطرح است این است، که ما چارچوب نظری را از این داستان می‌گیریم که وقتی صحبت از دولت و حکومت به عنوان سیاست‌گذار صنعتی، است هدف، تحقق سریع‌تر و سهل‌تر گذار صنعتی جامعه است یعنی اگر

قرار است که ما هدف سیاست گذاری راروشن کنیم باید وارد این مقوله نظری بشویم، به عبارت دیگر، مانند: جامعه ایران که در دوران یک جامعه‌ی ماقبل صنعتی بوده است و باید به جامعه صنعتی تبدیل بشود و دولت متولی سیاست گذاری عمومی این پدیده است و دولت متولی این مسئله است و چون ما سیاست گذاری حکومتی - صنعتی کشور را بحث می کنیم، باید از دیدگاه نظری به بحث «گذار صنعتی» توجه کنیم و هدف، تسهیل و تسریع این گذار است و اگر بخواهیم تجزیه و تحلیل کنیم باید برگردیم به این که در اینجا ویژگیهایی وجود دارد و دولت در ارتباط با اینها چه کرده است.

به عبارت دیگر، در جامعه ایران این گذار صنعتی قرار است، چکار کند و دولت چه سیاستهایی را اعمال می کند؟ اینجاست که می خواهیم ارزیابی کنیم و وضع خودمان را بدانیم. از این دیدگاه به تعدادی از مقولات در این گذار صنعتی (که حدود ۱۰ مقوله است) اشاره می کنم تا در یک جمع بندی کمک کند و بعد بتوانیم در آیینی این مقولات به ارزیابی سیاستهای صنعتی و حکومتی کشور بپردازیم.

اولین و اساسی ترین بحث در گذار صنعتی، بحث تقسیم کار در صنعت است، یعنی، بحث اساسی که ۲۲۰ سال پیش در طراحی جامعه صنعتی جدید در کتاب طراح اصلی این جامعه یعنی کتاب «ثروت» اسمیت به عنوان یک شناخت جدید مطرح شد. اینجا بحث اساسی

این است که اشخاص در جامعه ماقبل صنعتی، صاحب حرفه هستند، در دنیای صنعتی هیچ شخصی صاحب حرفه نیست و شرکتها صاحب حرفه هستند. این یک تغییر اساسی است که ما می توانیم در ابعاد مختلف بینیم. مثلاً: در جامعه ماقبل صنعتی، استاد بنا داریم، ولی در «دنیای صنعتی»، استاد بنا نداریم، بلکه شرکت ساختمانی این کار را به عهده می گیرد و تقسیم کار در درون شرکت صورت می گیرد و بنابراین؛ برای اینکه ساختمانی درون مجموعه شکل بگیرد، بخش مالی، پرسنلی، حقوقی، بازاریابی تشکیل می شود و یک بخشی هم شغل بنایی که به انواع شعب تقسیم می شود، تشکیل می شود، یک نفر گچ کار می شود، یک نفر دیوار چین می شود، یک نفر آجرچین می شود، و دیگر هیچ کس «بنا» نیست، بلکه شرکت و مجموعه حقوقی است که حرفه را به عهده گرفته است. این صنعتی است که وجود دارد و علی الاصول، سیاست حکومتی با توجه به اهمیت و پایه ای بودن این مقوله در گذار، یکی از جاهایی که باید متوجه می بود و سیاست گذاری می کرد، این داستان تقسیم کار و عمر بخشیدن به این تقسیم کار است، در همه ی زمینه های تحول و گذار که بعد، باید نگاه کرد که تا چه حد و چه سیاستی وارد این سیستم شده ایم.

همان طور که عرض کردم، می توانید در هر بعد از ابعاد حرفه های جامعه مشاهده کنید یعنی در دنیای جدید، شما دیگر نجار ندارید بلکه،

کسی را دارید که تخصصی در کاربرش خوب را دارد. کسی را دارید که تخصص دارد که با ماشین اره‌ی چوب کار کند و...

دردنیای ما «قبل صنعتی» همه‌ی کار، توسط یک استادانجام می‌گیرد. خلاصه حرفه از شخص

حقیقی به شخص حقوقی واگذار می‌شود و در این رابطه انواع حرفه به ریزترین عملیات تقسیم می‌شود. این یک حوزه‌ی «گذار صنعتی» است که تحول در مبنای حرفه و تقسیم کار صورت می‌گیرد.

در کنار مسئله دومی که اتفاق می‌افتد، مسئله مهم این است که در دنیای «ماقبل صنعتی» انگیزه‌ی اساسی تولید، تأمین معقول زندگی و در دنیای امروزی تأمین سود است. انگیزه‌ی

کار نجار و آهنگر قدیمی و... در دنیای «ماقبل صنعتی» سود نیست، سود برای دنیای جدید است (سود به مفهوم امروزی این است که شما پولی را جایی بگذاری و کاری روی آن انجام گیرد و پول اضافی از آن به دست آید). انگیزه در گذر صنعتی جابجا می‌شود.

این نکته‌ی دوم است که باید ملحوظ شده و مورد توجه باشد. نکته‌ی سوم، بحث بازار است. در دنیای «ماقبل صنعتی» بازار معطوف به مصرف محلی است و اگر معطوف به خود مصرف نباشد، حداقل معطوب به مصرف محلی است و مازادی از آن به صورت تصادفی از محل

خارج می‌شود. دنیای جدید معطوف به بازار

محلی نیست. بازار محلی و منطقه‌ای، جهانی می‌شود. اینجا، یک هدف در گذار صنعتی است یعنی، اگر قرار باشد در گذار صنعتی تسهیل کنیم باید به این تحول بازار توجه کنیم و در سیاست صنعتی به تحول بازار توجه نماییم.

نکته‌ی چهارم، ابزار و وسایل سرمایه‌ای است. وقتی، سه مقوله را به هم متصل کنیم خود نشان می‌دهد که بخش سرمایه‌ای صنعت به صورت نرم‌افزار و سخت‌افزار، به شدت تقویت می‌شود. اینجا هم تجمع سرمایه به صورت ابزار و کالاهای سرمایه‌ای، مقوله‌ای است که از دیدگاه سیاست گذاری صنعتی باید مورد توجه قرار گیرد. آنچه تولید، می‌خواهد تولید انبوه است.

بحث پنجم، دانش فنی است. (بنابراین تا اینجا چهار بحث بود: تقسیم کار، انگیزه‌ی تولید، بازار و سرمایه). دانش فنی حصول دانش است، در این، بحث انواع مسائل مطرح می‌شود، دانش فنی، تجسم فیزیکی دانش فنی، روش حصول دانش فنی، که همه متفاوت است. سیاستهای آن گذار، عمدتاً باید معطوف به تسهیل گذار باشد، مثلاً، در روش حصول دانش فنی، تجربه و خطا در صحنه تولید ویژگی جامعه‌ی ما قبل صنعتی است. دانش فنی آنجا هم وجود دارد ولی دانشی است که در صحنه‌ی تولید باتجربه و خطا توأم است.

دانش فنی اساساً ناشی از فعالیتهای R&D

است که فعالیتهای آزمایشگاهی، مطالعاتی و انواع کارهایی است که خارج از صحنه‌ی تولید صورت می‌گیرد. البته از صحنه‌ی تولید، بازخور دارد ولی اساساً خارج از صحنه‌ی تولید است. دوستان صنعتی حتماً مجتمعهای بزرگ جهانی را دیده‌اند؛ من فکر می‌کنم واحدهای R&D را کمتر جایی است که مدیر واحد حاضر است که به شما نشان بدهد. احتمالاً به فرد غیرمتخصص هم به سادگی نشان نمی‌دهد. بنده با یکی از مدیران برجسته صنعتی که صحبت می‌کردم، ایشان در آلمان که مجتمع را می‌دیدند، می‌گفتند که مدیر تمام مجتمع در خط تولید را با باز بودن کامل به ما نشان داد و وقتی R&D را خواستیم به هیچ وجه حاضر نشد و خیلی که اصرار کردیم، حاضر شدند که ما را اطراف آن خیابانهایی که مجتمع R&D بود بگردانند و ما همین‌طور که نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم که مثلاً؛ جایی که به اندازه‌ی شهرک اکباتان تهران به نظر می‌رسید می‌گفتند که مجتمع R&D اینجاست و بحث این بود که هر چه ما اصرار داشتیم که ما تخصص نداریم و ببینیم هم متوجه نمی‌شویم، ولی خوب، R&D یک بحث پیچیده است و دیدن آن خطرناک است. به هر حال، در صحنه‌ی تولید، بحث تجربه و خطا در گذار صنعتی باید به آرندی تبدیل شود. اینجا یکی از معیارهای سیاست‌گذاری

صنعتی این است که تا چه حد به این مقوله در سطح حکومتی پرداخته شده است یا می‌دانید که در دنیای «ماقبل صنعتی» تجسم فیزیکی دانش فنی در حقیقت در ذهن اساتید فن بود و در دستهای با مهارت آنها و امروز اینها در وسایل ابزار کار مجسم شده و در اختراعات ثبت شده است. در طراحیهای کارخانجات و در اجرای این طراحیها به هر حال این تجسم دانش فنی است که در حقیقت آنجا وجود دارد. روش انتقال دانش، به صورت شخصی استاد به شاگرد بود که امروز این به روشهای جدیدی مانند: فروش از طرف شرکتهای مالک، انتقال از طریق اسناد و مدارک، آموزش، ایجاد خط تولید و خیلی از مقولات دیگر تبدیل می‌شود.

بحث این است که سیاست‌گذاری صنعتی ایران تا چه حد به این مسئله پرداخته است؟ این مقوله پنجم بود که بنده خیلی مختصر اشاره کردم. مقوله‌ی ششم بحث انرژی تولید است. در گذار صنعتی یکی دیگر از تحولات پایه، این است که در نوع و حجم انرژی‌بری تولید، تحول عمیق کمی و کیفی هر دو اتفاق می‌افتد. یعنی، در جامعه‌ی ماقبل صنعتی، انرژی تولید ما اساساً متکی به بازو و دست انسان و حیوان است کمتر از انرژی مصنوعی استفاده می‌کنیم، در حالی که در دنیای جدید و در دنیای صنعت اساساً به انرژی مصنوعی متکی می‌شویم. (حالا این انرژی مصنوعی چه از نفت و فسیلها و از هر منبع دیگر

که می آید، اساساً انرژی مربوط به انرژی مصنوعی است). باز، اینجا، سیاست گذاری صنعتی ارزیابی می شود که این مقوله راتا چه حد مورد توجه قرار داده است.

مقوله ی هفتم که می توانیم، اینجا، درباره اش

بحث کنیم مسئله بنیان مالکیت است. همان طور

که استحضار دارید، در دنیای ماقبل صنعتی

مالکیت به معنی مالکیت خصوصی، رسماً

شناخته شده نبود. مالکیت خصوصی مربوط به

دنیای جدید است. البته در جوامعی که بنیانهای

مذهبی قوی داشتند، مانند: بنیان اسلامی، ما

جنبه هایی از مالکیت خصوصی را در مبانی

مذهبی خودمان داشته ایم و در جامعه ی ایران،

مالکیت خصوصی هم به خاطر ارزشهای اسلامی

و اسلامی بودن جامعه در کنار مالکیت های سنتی

غیر خصوصی، تا حدی وجود داشته است ولی

همان طور که می دانید، مالکیت خصوصی

مربوط به دنیای جدید است. در دنیای قدیم،

کسی حاکم بود، اصالت حاکم، مطرح بود و به

اعتبار اصالت حاکم، مالکیت کشور هم از آن

حاکم بود و او ممکن بود بخشی را به عنوان تیول

و غیر تیول به کسی واگذار کند و انواع شکل های

مختلف مالکیت معتبر، تضمین شده و تثبیت

شده در دست اشخاص، اصلاً معنی نداشت. به

این اعتبار هم است که در قانون های اساسی

دولت های جدید، مانند قانون اساسی مشروطیت

ما که از قانون اساسی فرانسه و بلژیک و ... آمد،

می بینید که یکی از اصول، به رسمیت شناخته

شدن مالکیت خصوصی است. حال ممکن

است ما آن روز متوجه هم نبودیم ولی این به

صورت یک تحول اساسی در بنیان مالکیت

است.

بنابراین اینجا، بحث سیاست گذاری صنعتی

به این صورت مطرح است که آیا در ارتباط با

بنیان مالکیت چه کار کرده اید؟ می دانید در

تحولی که در دنیا اتفاق افتاد، اول مالکیت

خصوصی تثبیت شد، سپس در یک مرحله این

مالکیت و مدیریت با هم ادغام شد و امروز از آن

مرحله گذشته اند و مالکیت خصوصی تثبیت

شده ای است که از مدیریت واحدهای صنعتی

جداست. بنابراین، در حقیقت، بحث مجامع

عمومی و امثال آن وجود دارد. مدیریتی وجود

دارد که اساساً متکی بر توانهای تخصصی و

قریحه و ذوق و قدرتهای ویژه است و همان طور

که آقای مهندس ملایری اشاره فرمودند مدیر،

سرمایه ی کمی در جامعه نیست و هیچ وقت

نمی توان مدیریت را هم یاد گرفت. فقط می شود

ابزاری را در اختیار کسی که توان مدیریت ژنتیک

دارد قرارداد. به این دلیل است که تعداد مدیران در

جامعه و تعداد خلاقان در جامعه خیلی محدود

است.

ما اطلاعاتی که روی نوآوران فنی در یک

جامعه ای مانند امریکا داریم، خود آقایان

طبقه بندی می کنند، که مثلاً در کل جامعه

امریکاسه هزار نفر نوآور می شود، شمارش کرد. این طوری نیست که به توان نوآور فنی یا نوآور مدیریتی و... را تربیت کرد. خصلتها و ویژگیهای مختلف در یک مجموعه بزرگ براساس قانون اعداد بزرگ است و افرادی هم هستند که خصلت مدیریتی را دارند و این را می توان پرورش داد و تربیت کرد و یکی از قدرتهای آن جوامع این است که راه هایی را پیدا کردند که این خصلتها را می یابند و پرورش می دهد و تلف نمی کنند.

به هر حال بحث من بحث خصلت هفتم است که بنیان مالکیت می باشد که اینجا هم در سیاست گذاری صنعتی باید برگشت دید که سیاست گذاری صنعتی کشور در این رابطه چه کار کرد؟ آیا واقعاً ما در جامعه ی خودمان

براساس هر هدفی بنیان مالکیت خصوصی را پذیرفته ایم؟ تصور بنده این است که نپذیرفتیم. یعنی به نظر بنده دولت و حکومت ایران پذیرای این نکته نیست که کسی می تواند به آن مفهوم عمیق و جدیدش مالک باشد. یعنی هر لحظه دولت در ایران به هر بهانه ای می تواند مالکیت هر کسی را (فرق نمی کند صنعتی یا غیرصنعتی باشد) زیر سؤال ببرد و لغو کند. از این دیدگاه (یعنی بنده تصور خودم را عرض می کنم) ما هنوز در جامعه ی «ماقبل صنعتی» زندگی می کنیم و لااقل در این مقوله چیزی حدود ۳۰۰ سال راه داریم تا جلو بیاییم و این داستان تبدیل

به پذیرش این موضوع بشود، یعنی، مالکیت خصوصی تثبیت بشود، مالکیت خصوصی اولیه ای که همراه با اداره بوده و این به مالکیت های شرکتی، تبدیل بشود و مالکیت خصوصی مشترک و انواع شرکتها و ساختارهای جدید، عام خاص،... و مدیریت از مالکیت جدا بشود و ضمناً این دو، راه و روش سازگاری، هم را پیدا کنند و شیوه ای پیدا شود که مدیر به عنوان نیروی بسیار نادر و کمیاب جامعه در مجموع تلف نشود و ضمناً مدیر هم اجباری نباشد که با پول مدیر بشود و پول هم بتواند سر جای خود باشد. این خودش دنیای وسیعی است و حرکتی نیاز دارد که صورت بدهد. در هر حال؛ در خصلت هفتم، بحث بنیان مالکیت، مطرح است که چه کار کرده است؟

خصلت هشتمی که در بحثهای گذار صنعتی مورد توجه بنده است سازمان دهی در واحد تولیدی است. می دانید که سازماندهی سنتی استادی و شاگردی، همراه با سیستمهای سنتی حسابداری درآمد و مخارج در دنیای جدید کاملاً متحول می شود. در اینجا نمودار سازمانی، طبقه بندی مشاغل، حسابداری صنعتی و انواع مسائل جدید مربوط به سازماندهی اجرای کار، داریم. اینجا باز سیاست گذاری صنعتی به این نکته بازمی گردد که ما تا چه حد و با چه دیدهایی به این مقولات در سطح حکومتی توجه کرده ایم؟

مسئله‌ی نهم بحث مدیریت است، همان طور که اشاره کردیم در دنیای جدید در مرحله‌ی اول مدیریت متکی بر مالکیت می‌شود و در مرحله‌ی دوم مدیریت متکی بر تلفیق مالکیت و تخصصها و خصلت‌های ویژه مدیریت می‌شود و عاملی که بنده به عنوان عامل آخر اشاره‌ای می‌کنم، بحث تخصص نیروی کار است. در اینجا هم در بحث دنیای سنتی تخصص را از طریق تجربه و خطا در صحنه‌ی تولید حاصل می‌کردیم، در حالی که در دنیای جدید آموزشهای عمومی اولیه، آموزشهای فنی و حرفه‌ای پیش از استخدام، آموزشهای آشناسازی نیروی کار در بدو استخدام و به هنگام سازی این آموزشها مطرح است.

در اینجا سیاست گذاری صنعتی برمی‌گردد به اینکه حکومت تا چه حد به بستر سازی این پدیده‌ها معطوف بوده و این تغییرات است که صنعت مدرن را می‌سازد. صنعت مدرنی که خودش در حقیقت دارای ویژگیهایی شده و در صنعت مدرن فعالیت انسان کماؤ کیفاً هر دو متحول می‌شود.

از یکطرف ما می‌بینیم که به شدت، زحمت تولید کم می‌شود، چون همه‌ی انرژیها به ماشین آلات منتقل می‌شود و انسانها بدون زحمت زیاد، کارهای روتین تکراری یا کارهای خلاقیت ابداعی انجام می‌دهند که باز زحمتی نیست. زحمت تولید به شدت کم می‌شود و از آن طرف بازدهی تولید به شدت بالا می‌رود. این ویژگی است که دنیای جدیدی را ساخت و مثلاً روستو در کتاب «اقتصاد جهانی» به ما می‌گوید تولید صنعتی جهان حدود ۱۷۵۰ برابر شده یعنی جمعیت دنیا از حدود ۵۰۰ میلیون به ۵ میلیارد رسیده و ۱۲ برابر شده است، ولی تولید صنعتی دنیا ۱۷۵۰ برابر شده، یعنی این تحولات و این گذار صنعتی است که این پدیده ایجاد کرده و زحمت به شدت محدودتر و تولید به شدت بالاتر رفته است. خوب در کنار مزیت‌های این تحول، مشکلاتی هم ایجاد شده که این مشکلات عمدتاً در دو زمینه است: از یک طرف بهای بسیار بالایی برای خلاقیت‌های ویژه قایل شده است، (یعنی، مدیر دیگر مدیر ایرانی نیست که بگوییم: شما فلان کار را با ماهی ۸۰ هزار تومان ۱۰۰ هزار و یا ۲۰۰ هزار تومان بکن). مدیر مجتمع بزرگ صنعتی در جامعه‌ی صنعتی معمولاً زیر یک میلیون دلار اصلاً صحبتش نمی‌شود. خلاقیت‌های ویژه نوآوری فنی و... قدرت می‌گیرند. یعنی از یکطرف به خلاقیت‌های ویژه بهای می‌دهند و به آن پول می‌پردازند ولی از طرف دیگر، جمع عظیم انسانها را به طرف ماشین‌ساز شدن می‌برند، این موضوع اخیر، مشکل این سیستم است. یعنی در واحدهای تولیدی آدمها را از نجار و... تبدیل می‌کند به فردی که کنار ماشین پرس بایستد و با این ماشین کار کند. کار تکراری و مدام و خسته کننده همراه با

بیگانگی تولیدکننده با ابزار خودش. نکته اشکال دوم این است که صنعت، منابع طبیعی دنیا را غارت کرده و کمتر به محدودیت این منابع توجه داشته و بنابراین باید با منابع طبیعی همزیست و همساز شود. این مشکلات بوده که مفهوم توسعه‌ی پایدار را به مرحله‌ی بعدی زندگی بشری (اگر از این بحرانه‌ها بگذرد) ارزانی داشته است.

عرایض بنده در حقیقت این است که ما می‌خواهیم در مورد سیاست‌گذاری صنعتی در ایران صحبت کنیم و بگوییم که این سیاست‌گذاری چیست و ارزیابی کنیم که چه بوده است. عرض کردم که سیاست‌گذاری صنعتی یعنی تدوین و اجرای روشهای مناسب برای تسهیل و تصریح جریان‌گذار صنعتی و جریان‌گذار صنعتی به این معناست که ما باید به آن ده مقوله، برگردیم.

حالا ما می‌توانیم سؤال کنیم که حکومت ایران در سیاست‌گذاری صنعت چه کار کرده، در دانشگاه‌ها در ارتباط با این موضوع چه کار کرده‌ایم؛ شما به عنوان نمایندگان مجلس و مدیران صنعت در این رابطه چه کار کرده‌اید؟ البته ما در اینجا بحث را محدود به دولت و حکومت می‌کنیم. بدیهی است که بحث وسیع و پیچیده‌ای است و هر کدام از اینها نیازمند ساعتها بحث و گفتگوست که ما واقعاً در رابطه با تقسیم کار در دولت چه کار کرده‌ایم. آیا کاری کرده‌ایم یا

نکرده‌ایم؟ و همین طور در ارتباط با سایر مقولات. چه وضعیتی داریم. بنده در این بحث‌های تفصیلی نه توان تخصصی دارم و نه فرصت هست و لذا مجبور هستم محدودتر به بحث ارزیابی بپردازم. در ارتباط با این ارزیابی که در ایران، در این چارچوبها چه کار کرده‌ایم، بنده توجه خودم را بیشتر به دوران پس از مرحوم دکتر مصدق و دولت ملی و سقوط آن دولت معطوف می‌کنم. به نظر بنده می‌رسد که از آن زمان تاکنون حدود ۷ مرحله را در سیاست‌گذاری صنعتی ایران بتوان متمایز کرد که معنی آن هم این است که سیاست‌گذاری صنعتی ایران، مشکلات اساسی دارد. یعنی وقتی قرار باشد که از ۱۳۳۴ تا الان (که حدود چهل سال است) حدود ۷ مرحله را بتوان جداسازی کرد، معنی آن این است که سیاست‌گذاری صنعتی ما روزمره است و نتایجی که قصد داریم در این رابطه به دست آوریم، به دست نخواهیم آورد.

یکی، مرحله‌ی اولیه است که بنده به عنوان مرحله‌ی ساختارسازیه‌های اولیه از آن اسم می‌برم که حول و حوش سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۱ یعنی همزمان با برنامه‌ی عمرانی دوم کشور است. مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی اجرایی مقدماتی است که شامل سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۵۱ برنامه‌های سوم و چهارم عمرانی کشور است. مرحله‌ی سوم، که بنده فکر می‌کنم از آن به عنوان مرحله «حرکت توهمی» می‌توان نام برد. یعنی دوران

۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶؛ برنامه‌ی پنجم عمرانی کشور حالا البته یک دوران توهم بزرگ در ایران بود و همه‌ی ما این توهم را در ایران داشتیم و من واقعاً بحثم این نیست که فقط شاه روی تمدن بزرگ یک توهمی داشت، نه، همه‌ی ما داشتیم. یعنی گاهی به نظر می‌رسد که جامعه ایران (از دید مادی صرف عرض می‌کنم)، دوره‌ی ۵۶-

۵۱ یک خوابی دید و مشکل آن است که همیشه فکر می‌کند آن واقعیت است و حواسش نیست که این یک خواب بوده. داستان مشهور را شنیده‌اید که می‌گویند روزی فیلسوفی سرکلاس می‌آید، بچه‌ها می‌بینند خیلی درهم است و چند روزی می‌گذرد و بعد از ایشان می‌پرسند که چه شده و ایشان توضیح می‌دهد که چند روز پیش خواب دیدم پروانه هستم، وقتی بیدار شدم این سؤال برایم مطرح شد که آیا آن واقعیت بوده و شاید من واقعاً پروانه هستم و خیال می‌کنم که انسان هستم و این را از لحاظ فلسفی زیرو رو می‌کنم که بینم کدام درست است. حالا در جامعه‌ی ایران سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ بود که ابتدا درآمدهای نفتی صورت گرفت و جامعه‌ی ایران از نظر مادی یک خوابی دید. خواب مصرف انبوه را در شرایط حرکات اولیه‌ی گذار صنعتی دید. حالا سالهاست که ما واقعاً نمی‌دانیم آن واقعیت است یا واقعیت کدام است؟

مرحله‌ی چهارم، سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴ است که ساختارسازی صنعت دولتی است.

مرحله‌ی پنجم، مرحله‌ی بحران بقاء و تلاش برای حفظ و از بین نرفتن مربوط به سالهای ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ است. مرحله‌ی ششم، مرحله ساختارسازی فیزیکی طی سالهای ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲ است و مرحله‌ی هفتم، مرحله‌ی اغتشاش و سردرگمی است که از ۱۳۷۳ مجدداً شروع شده و هنوز تداوم دارد.

من به هر کدام از این مراحل اشارات کوتاهی خواهم کرد، تا ببینیم ما چه قدر ناقص به این مسائل در ایران پرداخته‌ایم. در مرحله‌ی اول که ساختارسازیهای اولیه بود، در ارتباط با بخش صنعت قدم بسیار مهمی برداشته شد. هر چند قدم خیلی محدودی بود ولی آن قدم، تأسیس بانک «توسعه صنعت و معدن ایران» در سال ۳۸ بود. به نظر می‌آید برای جامعه صنعتی ایران لازم است که چنین شناختهایی پیدا کند، چون واقعاً ما آنجاها تجاربی پیدا می‌کنیم که برای بعد مفید است. در دوره‌ای که دولت ملی مرحوم مصدق سرکوب و حذف می‌شود، امریکاییها وارد کشور می‌شوند و این طور نیست که بگویند آقا! ما می‌خواهیم صنعت خصوصی راه بیافتد و می‌خواهیم افراد مالک شوند، بلکه می‌آیند ابزار لازم را ایجاد می‌کنند و تفاوت ما با آنها اصلاً این است که ما حرف می‌زنیم، اما آنها ابزار ایجاد می‌کنند.

بانک توسعه‌ی صنعت و معدن ابزاری است که ایجاد شد، مطالعات تئوریک وسیعی

داشت ولی تصور دنیای آنها این بود (من کاری به درست یا غلط بودن تصور ندارم) گفتند که ایران باید صنعتی بشود (از دید آنها چون جزو کمربند امنیتی وزیر شوروی بود) و دیدند که ایران کارفرمایی صنعتی ندارد و لذا آمدند آن را ایجاد کردند. دیدند سرمایه‌ی خارجی نیاز دارد باید بیاید، تکنولوژی و دانش فنی خارجی می‌خواهد باید بیاید و اینها را فقط در یک برنامه تدوین کردند که باید بیاید و رشدش چند درصد بشود. گفتند که برای اینکه این کار را بکنیم (دولت هم نباید این کار را انجام دهد)، پس باید بخش خصوصی عهده‌دار شود. لذا، بانکی با عنوان «بانک توسعه‌ی صنعت و معدن»، درست کردند. در این بانک هم (به این عنوان که بانک دولتی درست نکنند)، گفتند که چون قرار است این بانک سرمایه‌ی خارجی داشته باشد، کمک می‌کنیم که همه‌ی شرکتهای مهم مالی بین‌المللی سهامدار بشوند. بنابراین شما سهامداران بانک توسعه‌ی صنعت و معدن ایران را می‌بینید که از سرمایه‌ی این بانک که ۴۰ میلیون تومان بوده، ۴۰ درصد خارجی و ۶۰ درصد برای ایرانی در نظر گرفته شد. ۴۰ درصد خارجی تقریباً بین همه‌ی کشورهای صنعتی توزیع شد. یعنی شما می‌بینید که ۱۶ میلیون تومان را بین امریکا و انگلیس فرانسه، بلژیک آلمان، ایتالیا و... توزیع کردند و شما وقتی به لیست سهامداران نگاه می‌کنید، می‌بینید که کمپانیهای بزرگ

مالی وجود دارد. شما می‌بینید که یک کمپانی ۲۰,۰۰۰ دلار سهم خریده است. یعنی قطعاً بحث سود این ۲۰ هزار دلار مطرح نیست. بحث این است که قصد ساختن سازمانی را داشتند. این ساختارسازی اولیه است. روی انتقال دانش فنی هم به همین صورت. یعنی دنیای غرب که در ایران ایده‌هایی داشت، بخشهای قابل توجهی را به عنوان سهامدار از مؤسسات انتقال تکنولوژی به بانک وارد کرد.

نکته دیگر اینکه سرمایه خود بانک ۴۰۰ میلیون بود، بلافاصله دولت ایران ۶۰۰ میلیون ریال (۷۵ برابر سرمایه) از طریق بانک مرکزی وام بدون بهره‌ی ۳۰ ساله در اختیار این بانک (که خصوصی بود) گذاشت. چرا؟ یک تحلیل این است که دولت قصد غارت و قصد دادن پول به آدمهای گردن کلفت خارجی و داخلی داشت. ولی تحلیل عمیق‌تری وجود دارد، بحث این بود در آن زمان که سرمایه‌گذاری صنعتی به نسبت کار در بخش خدمات و تجارت سودآور نیست، شما می‌خواهید به بخش خصوصی بگویید سرمایه‌گذاری کند. ولی بخش خصوصی سود می‌خواهد. پس باید شرایط را فراهم کنید. برآوردهایی کردند، گفتند که سرمایه‌گذاری صنعتی (چون هنوز ناشناخته است) پس حدود ۴۰ درصد سرمایه‌گذاری در سایر زمینه‌ها ممکن است سودآوری داشته باشد پس ۱/۵ برابر سرمایه بانک را در اختیارش گذاشتند و گفتند

شما با یک میلیارد ریال بدون بهره کار کنید و سودش را بر ۴۰۰ میلیون تقسیم کنید. پس شما اگر روی یک میلیارد، روی ۸ درصد کار کردید،

روی ۴۰۰ میلیون می توان ۲۰ میلیون به سهامداران خودت هم بدهی. به عبارت دیگر انگیزه سود را هم در کنارش قرار دادند. در کنار آن بحثهای مختلف از جمله وامهایی بود که بانکهای قبلی ایران به صنعت دادند و اداره ی آن را بانک توسعه صنعت و معدن منتقل کردند.

اگر در بخش خصوصی سازی دقت کنید می بینید، آن موقع هم همین مسائل مطرح است. نه شعار داده شد و نه مشکل پیدا شد، گفتند وامهایی که داده شده، اکثراً یا سوخت شده است یا بدرد نمی خورد یا کارآمد نیست، معطل

نکردند و اداره ی این مورد را به این بانک منتقل کردند، به بانک جدید گفتند ۳ درصد کار مزد بگیر و اینها را بر اساس سیستمهای جدید اداره کن و بازپرداختها را هم به عنوان وام به صنعت جدید بده. نه صحبت بردن، نه خوردن و نه بحث دیگری مطرح شد و چندین برابر سرمایه ی بانک هم بود و آن موقع ۷۴ میلیارد ریال پول کمی نبود. در کنار او به خود بانک هم ابتدا گفتند که کار شما سرمایه گذاری صنعتی نیست، کار شما نقش محلل را بازی کردن است. لذا شما Holding company نیستید و بعد هم قرار است که اولین کار بانک پروژه یابی باشید، اول یک بخش تخصصی قوی برای ارزیابی طرح و پروژه درست شد و بعد اگر پروژه ی سودآور

پیدا شد، وظیفه ی تو این است که سرمایه گذار خارجی پیدا کنی و بیاوری تا بگویند: این پول و این هم سرمایه گذاری، شروع کنید.

خلاصه، در این بانک ساختارسازیهای اولیه عمدتاً در زمینه ی سیاست صنعتی در آن دوره سامان گرفت و حتی مدیر عامل دوره ی اولیه ی آن را خارجی گذاشتند که تحت نفوذ ایرانی قرار نگیرد. می دانید در آن دوره روی مجمع عمومی تصمیم گیری را برای اکثریت آرا هر گروه از سهام گذاشتند و به عبارت دیگر به ایرانی و خارجی حق و تو دادند. یعنی اگر سرمایه گذاری خارجی حتی ادرصد هم بود حق و تو داشت و ایرانی هم همین گونه و گفتند که اکثریت هر گروهی باید جداگانه موافقت کند.

منظور من از وارد شدن ریزه کاری این مسائل این است که ببینید که فکر شده تا یک سازمان درست کردند و این سازمان در دوره ی بعدی کاملاً موفق عمل کرد. اگر شما گزارش عملکرد ده ساله ی بانک توسعه صنعت و معدن را که در حدود سالهای ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ منتشر شد نگاه کنید، ملاحظه خواهید کرد که هیچ طرح بزرگ صنعتی در ایران وجود ندارد که این بانک به نحوی در آن حضور نداشته باشد. به هر حال مرحله ی ساختارسازیهای اولیه با این دید شروع شد، و در رأس این بانک کسی بود که کمتر از وزیر صنایع نبود و در آن بحثهای متعدد سیاست گذاری مشترک صورت می گرفت. مرحله بعد، مرحله ی اجرایی مقدماتی برنامه ی

دوم و سوم است که در این مرحله، به شدت بر روی زیربنا سازی صنعتی در برنامه‌های ایران، تأکید شد. برنامه‌های توسعه‌ی کشور، در آن دوره مانند برنامه‌های امروز نبودند که همه‌ی بودجه و همه کشور را بپوشانند تنها یک سازمان برنامه بود و درصدی از درآمد نفت با حق استفاده از وام بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه با امکان استفاده از متخصصان برجسته هاروارد و دانشگاه‌های درجه یک امریکا و برنامه‌های عمرانی، مجموعه‌ی پروژه‌هایی بود که گاهی خود سازمان برنامه مجری بود. در دوران برنامه‌ی دوم و سوم است که عمدتاً

سدها و جاده‌ها و نیروها و... ساخته می‌شود. تعدادی زیربناهای فیزیکی را برای صنعت فراهم کردند و البته می‌دانید در آن دوره رشد بخش صنعتی ایران قابل توجه بود، با این که دوره‌ی نفتی ایران هم نیست. سیاست صنعتی آن دوره هم عمدتاً معطوف است به:

- ۱- زیربناها و به تغییر بافت مالکیت؛
- ۲- به پایه گذاری واحدهای صنعتی؛
- ۳- تعمیق آموزش.

مرحله‌ی سوم سیاست گذاری صنعتی که در آن مرحله‌ی توهمی است که در سالهای ۵۱ تا ۵۶ است، تمام سیستمهای برنامه ریزی ایران را تقریباً به هم ریخت. در این دوره واقعاً ما برنامه نداریم و اساساً در این دوران بحث این است که پول زیاد وجود دارد و سرمایه گذاریهای

فیزیکی مطرح شد، طرحهای بزرگی مانند پتروشیمی بندر امام(ره)، طرحهای فولادسازی و... طراحی شدند، یا مثل نیروگاه اتمی بوشهر و... ولی واقعاً از هیچ کدام تحت عنوان یک سیاست گذاری صنعتی منسجم نمی‌توان نام برد. این دوران، دوره‌ای است که دولت ایران فکر می‌کند که صاحب پول شده پس صاحب فتوهم در همه‌ی زمینه‌هاست. بنابراین با دستور، کشور صنعتی خواهد شد و مهم نیست که ظرفیت چیست؟ بنابراین در آن مقطع فقط سیاست این بود که در هر زمینه‌ای هر چه بزرگ‌تر باشد. حرکت بهتر است.

مرحله‌ی چهارم که مرحله‌ی صنعت دولتی ایران انسجام پیدا می‌کند. همان مرحله‌ای است که مهندس ملایری فرمودند نسل اول مدیران نامیدند. اینجا دوره‌ای است که در یکی دو سال اول در هم ریختگیهای اولیه انقلاب وجود دارد و طبیعی است زیرا به هر حال، صاحبان صنعت رها کردند و رفتند چون که مخالف انقلاب بودند و رفتند ولی بالاخره اینها باید یک طوری جمع و جور می‌شد. در این مرحله اصلاً سیاست گذاری وجود ندارد، بیشتر به معنای این است که اینها از هم نپاشد و بتواند تداوم پیدا کند و مرحله‌ی دوم دوره‌ای است که همه پذیرفته‌اند که صنعت باید دولتی باشد و اصلاً کسی در آن دوران روی صنعت بزرگ خصوصی، بحثی نمی‌کند. شروع به ساختار سازی

ساختارهای جدید کردیم، یعنی که صنعت سنگین و صنعت سبک. کوشش برای دریافت دانشمندی، کوشش برای خودکفشدن، کوشش برای آموزش، اینها بحثهایی است که از بطن انقلاب کشیده می شود ولی این دوره با جنگ و با درهم ریختگی اولیه انقلاب همزمان می شود و خیلی زود هم به بحران نفتی می کشد و نتایج خودش را در عمل نمی تواند نشان بدهد.

یکی از عرایضی که بنده همیشه داشته ام این است که مدیریت دولتی ایران را در صنعت

با آمارهای موجود نسنجید (به هر حال من نمی گویم خوب بوده یا بد بوده)، ولی این آمارها قابلیت ارزیابی مدیریت ایران را در صنعت ندارد.

یعنی ما نمی توانیم بگوییم که در شرایطی که جنگ بوده، ما انواع دستورات را به مدیرانمان داده ایم حتی گفته ایم فلان چیز را از کجا بخر و به چه قیمتی بخر، به چه کسی بفروش و با چه قیمتی بفروش، چگونه استخدام کن و با چه قیمتی استخدام کن و... و در آخر کار هم بینیم

بد عمل کرده و بهره وری پایین بوده، پس مدیر بدی بوده. این گونه نمی شود سنجید. (ممکن است اگر همین دستور را نمی دادیم باز بد عمل می کرد و من نمی دانم شاید هم خوب عمل می کرد) اما به هر حال این آمارها کافی برای ارزیابی نیستند.

به هر حال در این مرحله، اساس بر ایجاد ساخت و سازهای دولتی و دولتی کردن صنعت

بود. ما در ایجاد سازمانهای عمومی،... به دلیل آن بحرانها، توفیق زیادی نداریم و نتوانستیم تثبیت کنیم و در ادامه در دوره ی سالهای ۶۵ تا ۶۷ قرار گرفتیم که دوره ی بحران نفت و کوشش نظام برای حفظ مجموعه ی انقلاب است، و پیروزی در جنگ و طبیعی است که در صنعت و خیلی مسائل دیگر مجبور هستیم که سیاست گذاری را معطوف به حفظ نظام کنیم. (بنابراین خیلی نمی شود از سیاستهای ویژه ی صنعتی شدن صحبت کرد).

در مرحله ی ششم که مرحله ی ساختارسازی فیزیکی است و به نحوی بازگشتی به مرحله ی دوم صورت گرفته است. یعنی در این دوره کوشش می شود که نوعی بازسازی بوروکراتی در جامعه صورت بگیرد با این تفاوت که در یک فضای متشنج بین المللی و در یک فضای غیرآماده ی ملی صورت می گیرد و لذا خیلی کار می شود، ولی نتایج مورد توجه را به بار نمی آورد.

در اینجا عمدتاً بحث این بود که بزرگ بسازیم و حداقل کاری که توانستیم انجام دهیم این بود که فقط یک سری واحد واسطه را به بهره برداری آوردیم (پتروشیمی، فولاد و...) و سپس مرحله ی الان را داریم که مرحله ی اغتشاش و سردرگمی است؛ واقعاً تصور بنده این است که از سال ۱۳۷۳ بحرانهای اقتصادی ایران شدت گرفت، چون می دانید قبل از آن

ابتدا بحران بازپرداخت وامهای ایران بود که بعد این بحران مقداری کنترل شد، بعد فقر که از سالهای ۱۳۷۲ و ۱۳۷۳ به آن پرداختیم و بعد مسئله تورم و بعد وارد کنترل نقدینگی و... شدیم و در نهایت الان در کنترلهای اقتصادی به چنگال رکود افتادیم که متأسفانه در دولت جدید هم (هر چند در ساختارهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحولات و خط مشیهای جدیدی دیده می شود)، اما در بخش اقتصاد به نظر می آید متأسفانه دولت جدید هیچ ایده ای ندارد. یعنی در حدی که بنده می فهمم (گفتن آن برایم خیلی سخت است) به عنوان یک کارشناس اقتصادی کشور - به هر حال مجبور هستم که عرض کنم - دولت جدید هیچ سیاست جدیدی برای اقتصاد ندارد. سیاستهای او همان سیاستهای قدیمی است فقط با اعتقاد کمتر و لذا؛ کارایی بسیار محدود. بنده در دوره ی جدید هم سیاست صنعتی نمی شناسم. شاید اتفاقاتی به تصادف بیافتد. ولی بنده چیزی نمی بینم که وجود داشته باشد.

اگر بخواهیم این مجموعه را جمع بندی کنیم. می بینیم که اولاً، در هیچ دوره ای در ایران چشم انداز سازگاری از سیاست گذاری صنعتی وجود نداشته و متأسفانه هم همیشه افق دیدمان محدودتر شده. بنده در مطالعه ای که کردم، دیدم که برای ایران از زمان شروع برنامه ریزی توسعه شاید ۴۰ چشم انداز تهیه شده، دو یا سه مورد مربوط به بعد از انقلاب است ولی بقیه مربوط به قبل از انقلاب است و جالب این است که وقتی به بعد از انقلاب نگاه می کنیم، می بینیم که برنامه ی عمرانی ۶۲ تا ۶۶ که تهیه می شد، حداقل یک چشم انداز ۲۰ ساله داشت (درست یا غلط) ولی به چشم انداز ۲۰ ساله توجه شده و در این ۲۰ سال یک ۵ سال طراحی شده بود و زمانی که برنامه ی سالهای ۶۸ تا ۷۲ طراحی شد آن هم یک چشم انداز ده ساله داشت (درست یا غلط). مهم این است که برنامه ی سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۶ با برنامه ی ۲۰ ساله، برنامه ی بعدی با چشم انداز ۱۰ ساله بود در حالی که برنامه ی بعدی بدون چشم انداز بود! یعنی برنامه ی سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ اصلاً چشم اندازی ندارد و همان برنامه ی پنج ساله است. یعنی به نظر می آید که متأسفانه نه تنها ما یک چشم انداز سازگار و جامع از سیاست گذاری صنعتی نداشتیم بلکه در حوزه های مختلف هم، مدام این چشم اندازی هم که وجود داشته محدودتر شده است که عملاً معنی آن روزمرگی تصمیمات است. اساساً، در تصمیمات انجام شده به علت روزمرگی (و شاید بحرانهایی که وجود داشته است)، بخشهای کارساز و پرزحمت در سیاست گذاری صنعتی فراموش شد یعنی ما واقعاً روی R&D کار زیادی انجام ندادیم. چون پرزحمت است و زمان می خواهد و یا فرض کنید در بحثهایی که برخورد با آنها مشکل

بوده است مانند مالکیت و مسائل سیاسی که بهای سیاسی داشته اساساً ما آن موضوع را به تعویق انداختیم (ولذا موضوع نه تنها حل نشد، بلکه به تعویق افتاد) و تنها در زمینه هایی براساس امکانات (که عمدتاً زمینه های فیزیکی است)، کار کردیم. یعنی هر جا توانسته ایم و ارز کافی بوده یک واحد صنعتی درست کرده ایم و اینها همه سرمایه های ملی ما هستند و دارای ارزش هستند. مثلاً واحد آذراب، ماشین سازی اراک و پتروشیمی و پالایشگاه های متعدد، نیروگاه ها و ... همه ی اینها ارزشمند هستند (نمی توان ارزش اینها را کم گرفت) ولی اینها تماماً به خاطر سیستم های ملموس تر بوده و اینکه می شناخته ایم و ارز داشتیم و لذا راحت توانسته ایم در این موارد عمل کنیم. اما در بخش های دیگر، واقعاً در سیاست گذاری صنعتی کار نکرده ایم. من در این رابطه خدمت تان عرض کنم که من در رساله ی دکترایی که در همین چند سال پیش از یکی از دانشجویان خواهم کردم او موضوع را انتخاب کرد و کار می کردیم، ما سعی کردیم تولید و توسعه ایران را اندازه گیری کنیم. یعنی چقدر مجموعه ی تولیدی که در ایران است، می توان تولید صنعتی تلقی کرد؟ معیارهایی را تعریف کردیم. مثلاً، در واحد صنعتی مان گفتیم، که تولید را در صورتی صنعتی تلقی می کنیم که مثلاً؛ ۵۰ درصد از پرسنل کارخانه آن، قبل از استخدام آموزش فنی و حرفه ای دیده باشد؛ (من آمار ۱۹۵۰ آمریکا را می دیدم که نیروی شاغل آمریکا ۱۸ ماه متوسط آموزش فنی و حرفه ای داشت)، یا در مورد سازماندهی گفتیم که کارخانجات حداقل جایی باشند که نمودار سازمانی و حسابداری دابل داشته باشند. با چند مؤلفه بررسی را شروع کردیم و نهایتاً مشاهده کردیم که در مجموع تولید ایران، حداکثر ۳۰ درصد را توانستیم تولید جدید تلقی کنیم. یعنی سیاستها چنین سیستمی را ایجاد کرده که شاهد باشیم که ۱۰ درصد از اشتغال ایران اشتغال مدرن است. این درهم ریختگی جامعه، ناشی از همین پدیده است. یعنی اگر این برآوردها درست باشد، ۹۰ درصد هموطنان شاغل ما در شرایط سنتی جان و پراز بحران هستند.

در کره ی جنوبی که بحث های اخیر در آن مطرح است به هر حال، مبانی فنی در آن ایجاد شده است. زمانی که مؤسسه ی تکنولوژی کره قصد ایجاد داشت مسئله را این قدر مهم تلقی می کردند که رئیس جمهوری کره آن را با رئیس جمهور آمریکا مطرح کرد و در سطح رؤسای جمهور دو کشور مطرح شد که این مؤسسه ایجاد شود. بعد، قرار شد یک مؤسسه ی امریکایی کمک کند و در دنیا گشتند، چند دانشمند پیدا کردند و تعدادی از این دانشمندان موافقت کردند که به کره بیایند و قرار شد حکومت پول بدهد و حتی در این چند سال،

نظارت هم روی این پول نداشته باشد و قرار شد که این مؤسسه در بهترین جاهای کره ایجاد

شود. چرا؟ چون، داشتند R&D را راه اندازی می کردند.

ما کی در سیاست گذاری صنعتی مان به چنین سیاستهایی توجه کرده ایم؟ بعد، ما خیلی راحت وقتی که صحبت از تحول کره می شود

بچثمان این است که اینها در دامن امریکا بوده اند و توسعه پیدا کرده اند و ما چون انسانهای

سرکشی بودیم، توسعه پیدا نکردیم. در حالی که این پدیده ها نیست. متأسفانه بخشهای اصلی

سیاست گذاری صنعتی در ایران اصلاً در بوته ی فراموشی است. سیاستهای صنعتی ایران صرفاً

بر اساس تجربه ی کارمندی و نه تجربه ی اجرایی مدیریت صنعتی و نه تجربه ی دانشگاهی تدوین

می شود. سؤال بنده این است که از مدیران مجتمعهای بزرگ صنعتی پرسید که چند دفعه

از شما در شورای اقتصاد برای تدوین سیاستهای صنعتی، نظر خواستند؟ مدیرانی که اینجا هستید،

چند دفعه مورد مشورت قرار گرفته اید؟ در مشورت واقعی و قدرت تصمیم گیری، دنیای

علم و دنیای تجربه دو بازویی است که در تدوین سیاست گذاری مناسب به کار گرفته

می شود و هر کدام از اینها کنار برود به هر حال نقص خواهد داشت. اگر استراتژی صنعتی را از

بنده ی دانشگاهی بخواهند، حتماً نقص پیدا می کند. از شما مدیران صنعتی تنها بخواهند کامل

نیست ولی جالب این است که از هیچ کدام از ما نمی خواهند!

تدوین سیاستهای صنعتی ایران متأسفانه اولاً آن مشکلات را دارد و ثانیاً استفاده ی معقول از

متخصصان، از دست اندرکاران مهم و مدیران مهم صنعت هم ندارد.

واقعاً برای بنده مسئله است که چطور می شود، ما سازمانهای بزرگ مانند: بنیاد

مستضعفان و جانبازان، سازمان اقتصادی توسعه و سازمان توسعه ی نوسازی صنایع، سازمان

صنایع ملی و ... داشته باشیم و جاهای متعددی که در ایران واحدهای غول صنعتی ایران

محسوب می شوند. بعد، می آیم برنامه ی صنعت را بدون مشارکت مؤثر این نوع واحدها تدارک

می کنیم؟ آیا می شود سیاست گذاری صنعتی کشور بدون مشارکت مؤثر مدیریت این واحدها

شکل بگیرد؟ و در ایران شکل می گیرد و همین طور در بخش دانشگاهی چنین است. تدوین

سیاست گذاری ما از دویال اصلی یعنی «پژوهش و تجربه» باز مانده است.

در بحث اجرای سیاستها می دانید که عدم کارایی اساساً معطوف به این نکته است که

ما در جامعه ی ایران یک خصلت فرهنگی پیدا کرده ایم. اینکه ما روی کاغذ حتماً باید کامل

باشیم. یعنی نمی توانیم هیچ نوع نقصی را روی کاغذ بپذیریم ولی در اجرا هر کاری که دلمان

می خواهد می کنیم. بنابراین، وقتی که می خواهیم

قانون بنویسیم، آنقدر پیچیده است و بندها و تبصره‌های مختلف دارد، تا نکند که ما خدای نکرده یک جایی را پیش‌بینی نکرده باشیم و در این قانون ظلمی به کسی بشود و تنها چیزی را که اصلاً توجه نداریم این است که اصلاً این قانون قابل اجراست؟

یکی از مهم‌ترین سیستمها، مکانیزمها و پیشرفت جامعه‌ی انگلیسی به administration کار مشهور است نه این که قانونهای آنها قانون خوبی است، حتی قانون اساسی آنها قانون غیرمدون است ولی روی administration فکر شده است، یعنی روی آن فکر شده، تا آنجا که ممکن است کوتاه و کارا باشد. (شما می‌دانید در تاریخ جهانی «توین بی» می‌گوید یکی از چیزهایی که تمدن ایران به دنیا داد اداره‌ی امپراتوریهای بزرگ است.

ما ملتی هستیم که administration را به دنیا داده‌ایم، حالا وضع خودمان این‌گونه شده است. یعنی این‌طور نیست که ما این توان را نداشته باشیم بلکه ما فرهنگ و تجربه‌ی غنی داریم، باید برگردیم و اینها را بشناسیم).

من یک نمونه عرض کنم، چندین سال قبل خودم درگیر قانونی در سازمان برنامه در خدمت همکاران بودم، لایحه‌ای از وزارت دارایی آمد، که تحت عنوان لایحه‌ی مالیات ثبت شده که ما ارزیابی کنیم و نظر بدهیم. بنده لایحه را باز کردم و فکر کردم که گزارش توضیحی دارد و

بعد دیدم که تمام آن لایحه است و فقط حدود سه سطر گزارش توضیحی داشت، من گفتم که حتماً اشتباه شده و برای مانیامده لذا، زنگ زدیم و خواهش کردیم، گفتند همین است. بنده وقتی نگاه کردم، گفتم: اگر آن لایحه می‌خواست اجرا شود، (همان راه هم نوشتیم و دیگر ارزیابی نکردم) حجم کاغذهایی که برای اجرای لایحه لازم داشتیم معادل بود با کل حجم کتابی که آموزش و پرورش کشور برای دانش‌آموزان ما چاپ می‌کرد. یعنی یک چیزی بالای صد میلیون کتاب و فاکتور ۲۰۰ صفحه‌ای برای چاپ لازم دارد - حالا چقدر ما کاغذ داشتیم - و من در همانجا بستم و گفتم که به نظر بنده اصلاً لازم نیست روی این بحث کنیم، قابل اجرا نیست و فقط مشکل ایجاد می‌کند. خلاصه آنکه سیاست‌گذاری صنعتی ایران، آن چشم‌انداز سازگار جامعه از سیاست‌گذاری را ندارد، روزمرگی دارد، مبانی اصلی را رها کرده و عمدتاً به صورت تصادفی به پایگاه‌ها توجه کرده و در تدوین نیز بسیار غیرکاراست، زیرا که تجربه را رها کرده و اساساً در تدوین به مسئله اجرا توجه نمی‌شود.

دیروز در جایی یکی از مدیران بزرگ صنعتی از کره (از سامسونگ) صحبت می‌کردیم، - من بسیار ناراحت شدم - که ایشان می‌گفت که در الکترونیک محال است که ما به آنها برسیم، (نظر ایشان این بود که اصلاً محال است)

آنقدر فاصله بالا رفته که ما دیگر نمی‌توانیم و دل خودمان را خوش کرده‌ایم که چند شرکت کامپیوتری مونتاژ درست کرده‌ایم. در حال حاضر در مجموعه صنعتی کشور ما، تأمین انرژی به طور نسبی خوب است، وسایل و ابزار کار به نسبت، بد نیست، مواد اولیه در مرحله‌ی سوم، اما آموزش فنی و حرفه‌ای ضعیف است و در کنار آن پرداختن به آن ده مقوله و انتخاب سیاست در قبال آن ده مقوله است. مضافاً تکیه بر پایه‌های R&D برای کشور است و انتخاب چند صنعت به عنوان صنعت ملی و حمایت این صنایع با ابزارهای شناخته شده و نیز هدایت کردن صنایع دیگر کشور به سمت مزیت‌های نسبی است. امیدوارم که در فرصتهای دیگری در خدمتان بودیم، چشم‌اندازهای روشن‌تری را مطرح کنیم. خیلی متشکرم.

ظرفیت تولید در کلان جامعه، افزایش پیدا می‌کند و چگونه جامعه ثروتمند شود؟ به عبارت دیگر، قانونمندیهای ثروتمند شدن جامعه در کلان، چیست؟

سؤال دومی که در علم اقتصاد مخصوصاً به دلیل شرایط روز اهمیت پیدا کرد، این بود که چرا اقتصادها از دوره‌های رکود و رونق می‌گذرند. در دوره‌ی رکود، بیکاری و فقر را به جامعه تحمیل می‌کنند و در دوره‌ی رونق شدید، مصیبت تورم رامی‌آفرینند. در واقع بحث و بررسی قانونمندی نوسانهای اقتصادی مطرح شد.

سؤال سوم این بود که چگونه می‌توان به شکوفایی اقتصاد، تداوم و استقلال بخشید؟ با چه قانون و قانونمندی‌ای - اگر می‌توانستیم نوسانات اقتصادی رافع کنیم - کاری کنیم که اقتصاد دچار سکون نشود و شکوفا بماند.

سؤال چهارم این بود که چرا در دنیای جدید، بخشی از جهان، عقب مانده و فقیر باقی است و دچار فقر ساختاری. نه فقر نوسان اقتصادی، بلکه فقر ساختاری؟

سؤال پنجم اینکه چگونه تخصیص منابع در درون یک بنگاه تولیدی و یک واحدی مصرفی، یا مثلاً یک خانوار، بهینه می‌شود؟ و به دنبال همین سؤال، یک سؤال تکمیلی مطرح می‌شود و آن اینکه چگونه این تحلیل خرد به چهار سؤال قبلی، که کلان هستند، مربوط

○ استراتژی توسعه صنعتی چیست و به طور مشخصی تفاوت آن با سیاستهای اقتصادی چه می‌باشد؟

● علم اقتصاد، در ۲۲۰ سال گذشته سعی کرده است به پنج سؤال مشخص پاسخ بدهد. هر سیاستی که بر اساس قانونمندیهای کشف شده به بررسی این پنج سؤال پردازد، در زمره‌ی سیاستهای اقتصادی است.

سؤال اول و اساسی‌ترین مسئله‌ای که علم اقتصاد با آن مواجه بوده، این است که چگونه

می شود. براساس مطالعاتی که علم اقتصاد ظرف این ۲۲۰ سال صورت داده مجموعه‌ای از مطالعات، شناختها، فرضیه‌ها و قانونمندیها حاصل شده که این مجموعه را علم اقتصاد می‌گوییم. سیاست عامی که براساس این شناختها، توصیه می‌شود، سیاست اقتصادی نام دارد. این سیاستها می‌تواند مربوط به مالیات باشد، مربوط به تورم یا بیکاری باشد و از این قبیل. پس همان‌طور که ملاحظه فرمودید سیاست اقتصادی مفهومی عام است، به مفهوم راهنمای عملی، ناشی از مطالعات علمی در آن پنج زمینه‌ی اصلی که علم اقتصاد

اقتصاد را در برمی‌گیرد. در سؤال چهارم گفتیم که چگونه بخشی از جوامع جدید نتوانستند تحول اقتصادی را سامان بدهند و عقب ماندند، توسعه پیدا نکردند. بنابراین، استراتژی توسعه‌ی صنعتی برمی‌گردد به سؤال چهارم که در حقیقت، ریشه و اساس اقتصاد و توسعه است. به این مفهوم، استراتژی توسعه‌ی صنعتی عبارت است از مجموعه‌ی مسیرهای بلند مدتی که براساس شناختهای شاخه‌ی توسعه‌ی اقتصادی، توصیه می‌شود. مثلاً توصیه می‌کنیم که به مرحله خاصی که جامعه رسید، «R&D» به شدت مورد تأکید قرار گیرد.

روی آن کار کرده است. استراتژی توسعه‌ی صنعتی چیست؟ استراتژی توسعه‌ی صنعتی را ما در ادبیات ذی ربط، به گونه‌های مختلف به کار بردیم. مرسوم‌ترین گونه‌اش برمی‌گردد به اینکه جامعه‌ای که می‌خواهد توسعه پیدا کند، از دوران ماقبل دوران صنعتی به دوران جدید - که دوران صنعتی می‌گوییم - چه تحولاتی را باید پشت سر بگذارد؟ این یک تعبیر آشنا از استراتژی توسعه‌ی صنعتی است و معنی این تعبیر این است که مسیرهای اصلی حرکت برای تبدیل جامعه از جامعه‌ای ماقبل صنعتی به جامعه‌ای صنعتی کدام است؟ اگر این مفهوم از استراتژی توسعه‌ی صنعتی را مورد نظر قرار دهیم، در حقیقت فقط سؤال چهارم از سؤالهای پنجگانه‌ی علم

در این مفهوم از استراتژی توسعه صنعتی بحث می‌کنیم که وقتی جامعه به جایی رسید که توانست حدود ۱۰ درصد یا ۱۲ درصد از منابعش را به طور ارادی پس انداز کند، از خیز گذشته است ولی برای اینکه بتواند به بلوغ فنی برسد، باید R&D ظرف ده یا پانزده سال در آن گسترش پیدا کند. لذا، توصیه می‌کنیم که در آن دوره‌ی خاص، باید سعی کنیم سالی ۲ یا ۳ درصد از تولید را به تحقیقات تخصیص بدهیم. در واقع باید معلوم کنید که عوامل اصلی کدامها هستند و در کدام مرحله باید به آنها پرداخت. اگر جامعه‌ای در اولین مرحله‌ی توسعه‌ی صنعتی است، آیا اصلاً بخش پیشتاز مطرح هست یا در مرحله‌ی سوم باید مطرح شود؟ آیا در تمام فازهای توسعه، تأکید بر آموزش عالی را اولویت

می دهید یا در فازهای خاصی آن، اهمیت ویژه را پیدا می کند؟ سرمایه گذاری محور است، یا نه؟ بنابراین یک تعبیر از استراتژی توسعه ی صنعتی برمی گردد به مسیرهای بلند مدت حرکت که جامعه را از وضعیت سنتی به وضعیت نوین می رساند، از وضعیت ما قبل دنیای صنعتی به جامعه ی دنیای صنعتی می رساند. اگر به این مفهوم بگیریم، معنی اش توسعه است و همان سؤال چهارمی است که در علم اقتصاد عرض کردم. لذا به این مفهوم، استراتژی توسعه ی صنعت بخشی از سیاستهای اقتصادی است.

مفهوم دیگری هم از استراتژی توسعه ی صنعتی مطرح است که در واقع با مقداری اغماض به مفهوم مسیرهای حرکت برای گسترش یا تعمیق ارتقای فنی بخش صنعت کشور مطرح می شود. اگر شما بخواهید در سطح جهان در یک صنعتی موقعیت پیدا کنید، حتماً باید در درون کشور، چند رقیب بسیار قوی برای آن صنعت وجود داشته باشد. یعنی اگر ژاپن بازار تلویزیون دنیا را می گیرد، فقط یک تولیدکننده ی تلویزیون در ژاپن وجود ندارد بلکه چندین تولیدکننده و رقیب بزرگ در ژاپن هست. این رقابت داخلی، به شدت آنها را قدرتمند می کند. یا در صنعت ماشین سازی، تعداد زیادی کمپانی بزرگ ماشین سازی رقیب وجود دارند. همینطور در امریکا - که صنعت پیشتازش صنعت نرم افزار کامپیوتر است و در

دنیا از همه جلوتر رفته است - یک کمپانی متمرکز این کارها را نمی کند، کمپانیهای مختلفی در این زمینه وجود دارد. همه قدرتمندند و رقابتی وسیعی دارند. پرداختن به این جنبه ها، پرداختن به استراتژی صنعتی است. مثلاً وقتی کشوری می خواهد در صنعت ماشین سازی پیش برود، مطالعات بلافاصله به او می گوید که این صنعت در یک کارخانه نباید محدود شود. باید پنج کارخانه را زیر بار این تولید بگیرد، و آنها در عرض پنج یا ده سال به رقابت جدی بیندازد تا قدرتمند شده و به خارج راه پیدا کنند. در همین حالت، با حد و مرزهایی هم در تولید مواجه می شوید. مثلاً مطالعات نشان می دهد که اگر کشوری تولید داخلی اتومبیلش کمتر از یک میلیون باشد، نمی تواند در صحنه ی جهانی جای پیدا کند. در واقع این مسیرها و سیاستهای بلند مدت است در رابطه با صنعت است که مفهوم سیاست توسعه ی صنعتی را بیان می کند.

نکته مهم آن است که یکی از خصلتهای صنعت این است که به طور مداوم به مصرف کننده فرصت استفاده از کالاهای ارزانتر با کیفیت بالاتر را می دهد و یکی از ضعفهای اساسی صنعت ایران این است که چنین مشخصه ای در آن نیست. یعنی بعید است که کسی به خاطر بیاورد که صنعتی یا محصولی را ارزان کرده باشند. در حالی که در بازارهای جهانی، مثلاً کامپیوتر نسل اولش ۲۰۰۰ دلار است بعد می شود

۱۵۰۰، ۱۰۰۰ و می شود ۷۰۰ و هر دفعه هم با کیفیت برتر از قبل. یعنی در نهایت، صنعت آن است که با ارتقای فنی و غیر و ذلک، مصرف کننده را مدام با قیمت‌های پایین تر و با کیفیت بالاتر ارضا کند. اگر بناست صنعت، صنعت شود، راهی ندارد جز اینکه این مسیر را طی کند. چطور این اتفاق می افتد؟ مثلاً دولت باید از یک پایه مالیات نگیرد و متقابلاً تأکید کند که هر چه در تحقیقات اگر هزینه شود، به عنوان هزینه قابل قبول تلقی خواهد کرد و مشمول مالیات نخواهد نمود. یا مثلاً بورس چه کارهایی باید بکند؟ و ...

بنابراین، سیاست اقتصادی، مفهومی عام است و سیاست توسعه‌ی صنعتی کمی خاص تر از سیاست اقتصادی است و فقط سؤال چهارم را در بر می گیرد. مضافاً آنکه مفهوم دیگری هم مستفاد می شود و آن اینکه پاسخ این سؤالها را مدنظر قرار می دهد. اینکه مثلاً صنایع پیشتاز کدام است؟ اینکه مجموعه‌ی بخش صنعت کشور کدام جهت باید برود. مثلاً در قبال مقوله‌ی گات چه کند و... نکته‌ای که گات مطرح می کند، این است که حال کشورها باید مبادله‌ی بین خودشان را سامان بدهند. معنی این حرف این است که کشورهای مختلف از بخشهایی که مزیت‌های خاصی دارند، منتفع خواهند شد و به صورت تئوری، همه‌ی کشورها از این، سود خواهند برد.

مزیتها در جهان غرب صنعتی همگی در کالاهای صنعتی است و همه آن مزیت اصلی را ساخته اند. حالا، در قبال مسئله‌ی گات و آزادی مبادله باید هر چه زودتر شرایط آماده شود. البته نباید فراموش کنیم که استراتژی توسعه‌ی صنعتی نمی تواند در شرایط آزادی مبادله شکل بگیرد. چون ما هنوز مزیت علم و فن را برای خودمان نساخته ایم. ولی می توان از هم اکنون برای آن برنامه ریخت. یعنی صنعت می تواند در جهتی حرکت بکند که با آن آزادسازیهما هم جهت شود. (چون در گات پذیرفته اند که به کشورهای جهان سوم فرصتهای خاصی بدهند. البته باید قدرت بهره گیری مطلوب از فرصتها وجود داشته باشد).

○ آیا مشکل اصلی ما در برخورداری از

نفت خلاصه نمی‌شود؟

اقتصادی مملکت باشد این استقرار جامعه مدنی را مشکل‌تر می‌کند.

باید راهی پیدا کنیم که این ناف بریده شود. یک روشی که به نظر من رسیده (قبلاً هم در کتابم مطرح کردم) این است که ما باید براساس مصوبه، درآمد نفت را (چون ثروت ملی است) در اختیار سازمان توسعه‌ای کشور قرار دهیم که رئیس آن را صرفاً دولت تعیین نکند و یک آدم از تشکیلات صنعتی داشته باشیم، یکی از شهوداری و مجلس داشته باشیم، یکی از شهوداری و تشکلهای مختلف باشد. یک جایی درست کنیم و آن ثروت ملی را در اختیار آنجا قرار دهیم، تحت عنوان «سازمان توسعه کشور» چون سازمان برنامه‌ی امروز کشور، دیگر سازمان توسعه‌ی کشور نیست، این در حقیقت سازمان بودجه‌ی کشور است و امیدواری بنده این است که روزی دولت اسم این سازمان را عوض کند و سازمان بودجه بگذارد و هم فکر ما را راحت کند و هم خودشان را آسوده کند و واقعاً اگر کارهایی هم که می‌کنند ادامه بدهند خیلی خوب است. یعنی بودجه‌ی کشور را بالاخره به نظم بکشند و یک سازمان توسعه در جای دیگر درست بشود دولت هم از نفت مالیات بگیرد، مانند سایر فعالیتهایی که وجود دارد طبیعی است که به سادگی عملی نخواهد شد، ولی مانند هر چیز دیگر باید با یک ایده شروع کرد، ایده را مطرح کرد و بحث کرد و گفتگو کرد و امیدوار بود که در زمان معقول، قدرت اجرایی پیدا کند.

● تصور خودم این است که نمی‌توان چنین استدلالی کرد. چون الان در دنیا کشورهایی هستند که نفت ندارند خیلی بیچاره‌تر از ما هستند یا نفت دارند بهتر از ما عمل کردند. ممکن است نفت این دولت‌گرایی جامعه را تسهیل کرده باشد، ولی در کنار آن هم بالاخره امکاناتی وجود دارد. یعنی اعتقاد بنده این نیست که مشکلات، مشکلات نفت است. من قبول دارم که وجود نفت و در اختیار دولت بودن آن، که مقداری دولت را حاکم و بیشتر مطلق‌العنان کرده و ما راهی نداریم جز این که در این شرایط ایده‌هایی را مطرح کنیم که چگونه می‌توان دولت را از این نفت جدا کرد. بنده در جای دیگر اشاره کرده بودم. داستان جامعه‌ی مدنی ایران که اینقدر بحث می‌شود با این ساختار بودجه اصلاً محال است که ایجاد شود (و صحبت این نیست که کسی می‌خواهد یا نمی‌خواهد) یعنی بحث این است که جامعه مدنی چهارپایه دارد. یک پایه‌ی آن بحث ساختارهای دادرسی و امنیتی و... است، یک پایه‌ی آن بحث بودجه‌ی دولت است، یک پایه‌ی آن بحث ایدئولوژی و یک پایه‌ی آن بحث تشکیلاتی است که در ایران ما در نهایت فقط به تشکیلات و حزب فکر می‌کنیم. در حالی که ساختار بودجه‌ی دولت هرچه بیشتر بر چیزی مانند نفت متکی باشد و کمتر متکی بر تولید